

فرهنگ ایرانیان

از دیدگاه جهانگردان و نویسندگان اروپائی

سده هفدهم میلادی

در قرن هیجدهم میلادی ، عده‌ای از نویسندگان و شاعران فرانسه، بدون آنکه خود به ایران سفری کرده باشند، مطالب بسیاری درباره ایران و ایرانیان دوره صفوی در آثار خود آورده‌اند که اغلب با واقعیت نیز تطبیق می‌کند. در سایه کارهای تحقیقی فراوانی که تاکنون انجام پذیرفته است، می‌دانیم که نه تنها هیچیک از جنبه‌های زندگی ایرانیان بر فرانسویان آن زمان پوشیده نبود بلکه برخی از آنها حتی مورد تحسین و تقلید ایشان قرار گرفته است. مقاله حاضر، که حاصل بررسی آثار آن دسته از جهانگردان و محققان اروپائی است که کتب ایشان به زبان فرانسه در آن عصر انتشار یافته است، خلاصه اطلاعاتی است که درباره روش تعلیم، شعر و ادب، هنرهای زیبا، فلسفه و حکمت، علوم، پزشکی، احکام نجومی و اعتقادات خرافی ایرانیان به دست فرانسویان قرن هیجدهم

رسیده است و چون غرض نقد کتابهای مذکور نبوده و تنها گزارش مجموع اطلاعات عرضه شده مطرح میباشد، به ناچار، زشت و زیبا، راست و ناراست، در این مقاله، در کنار هم بازگو شده است.^۱

روش تعلیم

آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان، در قرن هفدهم میلادی، در ایران رونقی ویژه دارد و همه طبقات اجتماع می‌توانند از آن بهره‌مند گردند. دوران نگهداری و پرورش کودکان و نوجوانان در میان زنان حرم سیری گشته است و در عین حال، برخلاف همسالان فرانسوی خود، در کوچه و بازار به بازی و یا ادای کلمات رکیک نسبت به یکدیگر اشتغال ندارند.

مدارس و مکتب‌هایی که محل آموزش علم و ادب و فلسفه و الهیات هستند فراوان و از نهایت اهمیت و احترام برخوردارند. همه نوباوگان باید خواندن و نوشتن را بیاموزند و برای حصول این مقصود در اختیار مدارس همگانی یا معلمین خصوصی قرار می‌گیرند. در مدارس همگانی، که برای عامه مردم پیش بینی شده است، اغلب یک معلم، به همه اطفال و درپایه‌های مختلف تحصیلی، در آن واحد درس می‌گوید و ماهانه پولی از هر یک دریافت می‌دارد. کودکانی که به سواد آموزی می‌پردازند باید قرائت قرآن را به عنوان درس روخوانی انتخاب کنند. پس از قرآن، «به ایشان (درس) گلستان.... بوستان... و بالاخره حافظ می‌دهند»^۲. ملا، در وسط دایره شاگردان و مانند همه ایشان، بر زمین می‌نشیند

و شاگردانش: همه باهم، متون مختلف درسی خود را می‌خوانند و سپس کاغذ و دفتر را روی زانو می‌گذارند و به رونویسی می‌پردازند. در این حال معلم اغلاط و اشتباهات یکایک ایشان را اصلاح می‌کند. چنانچه دانش‌آموزی مرتکب خطاهای بزرگ گردد و یا در انجام تکالیف درسی سستی کند باید خود را برای تحمل تنبیهات بدنی سخت آماده سازد. «کودکان را، برعکس آنچه در اروپا رایج است، با ضربات شاخه‌های نازک بر نشیمن‌گاه تنبیه نمی‌کنند» بلکه با چوبدستی بر کف پا و کف دست ایشان می‌زنند و حتی گاه «خرشهائی در کف پا ایجاد می‌کنند و بر آن نمک می‌پاشند»^۲.

اطفال، پس از خارج شدن از مدرسه به محل کار پدر می‌روند و باقی روز را باوی می‌گذرانند «تا با روح شغل و کاری که خود در آینده ناچار به انتخاب آن هستند آشنا گردند»^۴. اشخاص مرفه الحال، که به روش تعلیم این مدارس اعتقادی ندارند و دانش‌آموزان آنها را نیز شایسته هم نشینی با فرزندان خود نمی‌دانند، معلم سرخانه استخدام می‌کنند تا مسئولیت آموزش کودکان ایشان را درخانه برعهده گیرد. اینگونه نوجوانان تاسن هیجده تا بیست سالگی جز برای شکار، و یا ورزش‌هائی از این نوع، ازخانه خارج نمی‌شوند. ناورنیه می‌گوید: «به این سبب است که اطفال مذکور فرزانه و با ادب و درستکارند»^۵. جوانان ایرانی، به نظر شاردن، عموماً «در مرحله ورود به زندگی اجتماعی، فرزانه، با ادب، شریف، سرشار از حجب، کم سخن، موقر، دقیق، پاک‌گوی و منزّه هستند. اما اکثر ایشان به زودی به فساد می‌گرایند و (علاقه به) تجمل

ایشان را به این راه می‌کشاند. چون مال یا درآمد کافی و یا وسایل شرافتمندانه دیگری برای ارضای حس تجمل دوستی خود ندارند به راههای بد، که انواع آن کم نیست و بسیار سهل الوصول به نظر می‌رسد، می‌افتند»^۶.

برای جوانانی که معلومات ابتدائی را کسب کرده‌اند تعداد زیادی مدرسه موجود است که ازمحل درآمد اوقاف اداره می‌شوند. زندگی اکثر طلاب و استادان این مدارس نیز، «باهزینه‌ای بسیار اندک»، از همین ممر تأمین می‌گردد. در ساختمان‌های مجاور مسجدی که درس بایستی در آنجا داده شود، اتاقهای يك نفره یا دو نفره در اختیار طلاب علوم گذاشته می‌شود ولی تأمین اثاث‌البیت این مسکن برعهده طلبه است. طلبه ایرانی که مایل به فرا گرفتن چندین رشته در آن واحد می‌باشد مجبور نیست همه دروس را نزد مدیر یا استاد مدرسه‌ای که در آن ساکن است فرا گیرد چه این استاد، علیرغم ادعاهای احتمالی، قادر به تدریس در کلیه رشته‌ها نخواهد بود. پس شاگرد به استادانی که به نظر وی شایسته‌تر می‌آیند مراجعه می‌کند. استادان، که عنوان «آخوند» دارند، با اجازه «صدر» کسوت روحانی به تن کرده‌اند. صدر، عنوان قاضی القضاة شهر و سرپرست امور مذهبی است که به حکم دربار تصدی این شغل را پذیرفته است. طلاب این نوع مدارس، در شبستانها و ایوانهای مساجد، روی زمین، هر دسته به دور يك آخوند، می‌نشینند و، درحالیکه هر يك از ایشان درس مربوط به خود را می‌خواند، برای روشن شدن معضلات درسی از آخوند یاری می‌جویند. آخوند شاگردان خود را و می‌دارد که هر يك چند

سطری از درس خود را بخوانند و سپس با همکاری سایر طلاب به توضیح و تشریح آن می‌پردازد. پس از آنکه تشریح يك مبحث پایان گرفت، نوبت به طلبه‌ای دیگر و درسی دیگر می‌رسد و این کار سراسر روز ادامه دارد. يك آخوند باید، علی‌الاصول، علوم الهی، ادبیات، فلسفه و علوم و مطالب بسیار دیگری را بداند، دانشمند و شایسته چنان احترامی باشد که عموم ایرانیان نسبت به آن طبقه دارند.

اگرچه دسته‌ای از ایشان تنها به تدریس رشته‌ها و موادی می‌پردازند که به خوبی به آن واردند اما بسیاری نیز هستند که «چنانچه از تدریس علمی که شاید هرگز چیزی درباره آن نشنیده‌اند سر باز زنند این عمل را نوعی توهین و بی‌حرمتی نسبت به خود تلقی خواهند کرد»^۷. عده‌ای از مردم ثروتمند، تنها به خاطر جلب احترامات مربوط به این شغل، در خانه خود به تدریس می‌پردازند و چون درباره موادی که تعلیم می‌دهند همیشه اطلاعات کافی ندارند، کمبودها را با تظاهر به رفتارهای تشریفاتی و پیرازابتهت نسبت به شاگردان و یا توسل به «دست و دل بازی‌های بزرگ» جبران می‌کنند تا به دور خود «عده زیادی طلبه که شیپورهای تبلیغ برای دانش» استادان خود هستند، گرد آورند^۸. این اشخاص «دلیل می‌آورند که به نظر ایشان بهترین راه استفاده از ثروت، کمک به مردم خوش فکر است»^۹. ولی به محض اینکه سخاوت استاد قطع شد، شاگردان از گرد او پراکنده می‌گردند.

شعر و ادب

ایرانیان پند و اندرز صریح و نصیحت بی‌پیرایه و مستقیم را دوست ندارند اما اگر پند و اندرز بانگته‌ای از وقایع تاریخی، افسانه‌ها و یایک بیت شعر همراه باشد به خوبی پذیرفته می‌شود چه در اینصورت، ضمن آنکه شنونده جلب می‌شود، تأثیر کلام بسیار عمیق‌تر است و نتیجه بهتری به دست می‌آید.

معرفی فکر و ادب ایرانی که به همت بسیاری از جهانگردان، مترجمان و محققان صورت گرفت برای خواننده فرانسوی زبان فرصتی مناسب پیش آورد که طرز بیان غیرمستقیم ایرانیان را مورد تحسین و تمجید قرار دهد و بیش از پیش به ادبیات و ظرافت فکر ایشان علاقمند گردد^{۱۱}. شعر بهترین نوع ادبی است که ایرانیان در آن مهارت دارند زیرا زبان ایشان سرشار از تشبیه و استعاره، تخیل ایشان دقیق و بارور، خلق و خوی ایشان ملایم و مهربان و مؤدب، روح ایشان عاشق‌پیشه و طبیعت ایشان متمایل به آهنگ و موسیقی است. همه این صفات برای شعر و شاعری لازم است. ایرانی اصلاً و طبعاً شاعر است. در مکالمات او شاهد مثالی نیست که به شعر نباشد و عادت چنین است که به جای هر گونه استدلال بیتی چند از شاعری برمی‌خوانند و آنرا دلیل کافی می‌دانند. در عثمانی، زیباترین قطعات شعر و ترانه به فارسی است^{۱۲}. شعر خوش آهنگ و دلربای فارسی که غنای فکر و فصاحتی عجیب دارد و قافیه‌های آن با هنر و ظرافتی بی‌مانند تنظیم یافته است تحسین همه خوانندگان فرانسوی را به خود جلب می‌کند. شنونده

بیکانه ، حتی هنگامی که معنای گفتار را درک نمی‌کند ، « شیفته صوت و آهنگ آن می‌گردد که (در شعر فارسی) بسیار ظریف و حساس است »^{۱۲} . بنابراین وقتی پیترو دلا واله می‌نویسد : « نه ابداع و نه ملاحظتی در میان است بلکه تنها روایاتی ساده و یا تصنیف‌هایی بی‌مزه و خنک است »^{۱۳} ، نشان می‌دهد که از شعر و آهنگ بی‌وئی نبرده است . گابریل دوشینون نیز خود را در ردیف جهانگرد ایتالیائی قرار می‌دهد و می‌گوید که حماسه ایرانی خالی از ظرافت و ابداع است و « نمی‌توان قطعات (حماسی) ایشان را ، بدون خندیدن به طرزیان مسخره‌شان ، خواند » . « زیباترین ساخته شعری ایشان ... ارزش یک تصنیف (از نوع آنچه) را که فروشندگان دوره گرد بر سر کوچه‌های پاریس می‌فروشند ندارد »^{۱۴} . این دو نفر و امثال ایشان ، برخلاف جهانگردان کنجکا و محققان واقعی دیگر ، نتوانستند اشعار سعدی ، فردوسی ، حافظ ، مولوی و بسیاری دیگر را که آثارشان همیشه مورد تحسین جهانیان بوده و می‌باشد بخوانند . موضوع اساسی اشعار تغزلی فارسی تقریباً همه درباره عشق است ، و شرح جدائی از یار ، وصف زیبایی‌های معشوقه ، گله از کم مهری او ، و یا بحث در لذت وصال و تمتع ، جلوه‌های گوناگون این اشعار عاشقانه است . کمتر شاعر بزرگی هرزگی و شراب خواری و یا رنگینی سفره را ستوده است . نزد اروپائیان قرون هفدهم و هیجدهم ، معرفت ایرانیان در ساختن شعر تغزلی است که در آن سرآمد جهانیان هستند و هیچکس به اندازه ایشان در این کار مهارت ندارد . اشعار آموزنده ایرانیان نیز که ، با اشارات مخصوص خود ، مطبوع طبع فرانسویان قرار گرفته است به قدر کفایت فراوان و مشهور

است و از حماسه سرایان نیز ، فردوسی و چند تن دیگر مقام والائی شایسته شان خود یافته‌اند .

هنرهای زیما

در ایران هیچ زن و مرد نجیبی نمی‌رقصد زیرا رقصیدن پیشه خاص دسته‌ای از روسپیان جوان و زیباست که در میهمانی‌های رسمی و یا مجالس عیش و عشرت خصوصی از ایشان دعوت به عمل می‌آید. در همه ضیافت‌های شام ، يك یا چند تن از این نوع زنان شرکت می‌کنند و به آهنگ ادوات مختلف موسیقی به رقص و ترنم می‌پردازند . اشعاری که می‌خوانند همیشه غم‌انگیز است و درد عشق و بیوفائی و هجران را باز می‌گوید . اما رقص ایشان از حرکات موزونی تشکیل یافته است که بانر می‌وظرافت دل‌انگیزی به همه جای بدن خود می‌دهند. تن ایشان ، به هنگام رقص ، در جامه‌های تنگ و چسبانی قرار دارد که فرورفتگی‌ها و برآمدگی‌های بدن را بهتر نمایان می‌سازد و به این طریق ، با تحریک احساسات غریزی مردان ، اغلب از حد وظیفه رقصه پا را فراتر می‌نهند و عیش میهمانان را به کمال می‌رسانند . عده‌ای از این زنان در خدمت دائمی بالاترین و برترین رجال و بزرگان هستند که گاه سخت مورد توجه قرار دارند و علاوه بر مقرری ماهانه انعام‌های هنگفتی دریافت می‌کنند^{۱۵} .

با آنکه دین اسلام موسیقی را منع کرده است ، در ایران نوازنده فراوان است و گروه زیادی از ایشان در خدمت دربارند . هر شامگاه ، در میدانهای مرکزی شهرهای بزرگ ، دسته‌ای از نوازندگان ، به مدت نیم

ساعت ، آهنگهای عامیانه می نوازند . آلات عمده مورد استفاده ایشان عبارتند از : قره نی ، نی لبك ، چندین نوع شیپور و نی ، نوعی ویولون که آنرا کمانچه می خوانند ، نوعی چنگک ، انواع مختلف دف و سنج و دهل . علاوه بر اینها « آلات موسیقی دیگری نیز دارند که نزد ما شناخته شده نیست »^{۱۶} .

به علت تحریم مذهبی ، مجسمه سازی که در قدیم مورد علاقه ایرانیان بود در قرن هفدهم رونقی ندارد . در مورد نقاشی تصاویر جانداران نیز منع شرعی موجود است و « این دستور عاقلانه زمانی برای جلوگیری از سقوط مردم در بت پرستی لازم بود . »^{۱۷} مطابق دستور اسلام ، نماز و عبادت در محلی باید صورت گیرد که فاقد آثار حجاری و نقاشی در این زمینهها باشد تا راه وسوسه نفسانیات و علایق مادی بسته باشد . ژان شاردن می نویسد :

« اگر ایشان را درجائی که تصاویری وجود داشته باشد مسکن دهند ، بی تردید چشم چپ تصویر را بانوك چاقوی جیبی خراب می کنند »^{۱۸} . معذلك ، در این مورد نیز ، مانند بسیاری دیگر از موارد مذهبی ، ایرانیان به اندازه ترکان و سواس نشان نمی دهند . تمام دیوارهای اطاقهای پذیرائی یا نقاشی شده و یا پوشیده از تابلوهای نقاشی است . مهارت ایشان در مینیاتور است ولی از میان تابلوهائی که ، بارنگهای « زیبا ، شاداب و ثابت » نقاشی می کنند ، تنها در ترسیم گل و پرندة به خوبی توفیق می یابند ؛ ترسیم صور انسانی « کار ایشان نیست و از آن چیزی نمی فهمند »^{۱۹} . تصاویر انسانی مورد بحث که با عدم مهارت ترسیم می گردد ، برخلاف آنچه

اروپائیان می‌کشند، یادآور هیچگونه افسانه و داستان و تاریخی نیست بلکه همیشه مردان و زنانی را درحالت‌های شهوت‌انگیز و «درحد اعلای رسوائی و بی‌شرمی»^{۲۰} نشان می‌دهد. دراین تابلوها، مردان و زنانی را می‌بینیم که تنگ شرابی دریک دست و جامی در دست دیگر دارند، برخی از آنان درحال نوشیدن و برخی دیگر مست و خراب؛ مناظری که بدین طریق عرضه می‌شود من حیث المجموع یادآور باکوس و ونوس است که باهم یک جا گرد آمده باشند. دراین تصاویر گاهی کسانی را با کلاه اروپائی می‌توان دید که معرف مسیحیان هستند. به نظر دلاواله ایرانیان از این راه می‌خواهند نشان دهند که «تنها ایشان نیستند که درمیخوارگی حریضند»^{۲۱}. در کاخ سلطنتی منحصرأ از این نوع تصاویر می‌توان دید: دیوارها نقاشی شده است، یا اینکه تابلوهای نقاشی و یا بشقابها و کاسه‌هایی که در آنها از این تصاویر نقش کرده‌اند به دیوار آویخته شده است. خلاصه اینکه، علیرغم منع شرعی، این نوع نقاشی در سراسر ایران فراوان است و ایرانیان که جز به شهوت بی‌بند و بار به چیزی نمی‌اندیشند از این تصاویر عریان و یا حالات خاص شهوت‌انگیز حظ بصر می‌برند.

فلسفه و حکمت و تأثیر آن

ایرانیان افلاطون را به خوبی می‌شناسند؛ طرفدار ارسطو هستند و نظریات وی را از طریق یکی از تحریرات ابن سینا می‌خوانند. آثار بسیاری از فیلسوفان قدیم و جدید را در اختیار دارند و به تصحیح و شرح و تفسیر آنها دست می‌زنند. اما دراین میان تأثیر فیثاغورث از همه نمایان‌تر

است. طرفداران و تعلیم دهندگان فلسفه فیثاغورث « صوفیان » هستند و حکمت عرفان و تعالیم اخلاقی ایرانیان را باید در میان ایشان جست. اما چون راز پوشی از اصول اولیه این فرقه است نفوذ در عمق احساسات درونی و بی بردن به واقعیت افکار ایشان آسان نیست. این راز پوشی را از آن جهت لازم می‌دانند که مخالفت علنی بامعتقدات دریافتی عامه مردم ممکن است آرامش جامعه را برهم زند. زیرا اگر بپذیریم که شك کلید معرفت است، جستجوی حقیقت نشانه فرزانی است اما این جستجو، در افکار رایج عامه، بالاخره به سست کردن پایه‌هائی منتهی می‌شود که ایمان و اعتقاد نام‌گرفته است و تزلزل مذکور به ناچار مسبب آشفتگی‌های تحمل ناپذیری در میان مردم می‌گردد.

شاردن می‌نویسد که صوفیان به « نفس کل جهانی » عقیده دارند و صاحب نظران ایشان چنین می‌اندیشند که تن آدمی « همانند جامعه‌ای ذات بی‌انتهای ابدیت را، که خدایش می‌خوانند، پوشانیده است »^{۲۲}. آفریدگان تنها ذراتی از این « کل » بزرگ هستند که همه چیز را « به حد اعلی » شامل است. تزکیه نفس، باقطع علاقه از اشیاء خاکی و پیوستن به ذات عالی پروردگار، انسان را به مرحله‌ای از صفای باطن و جذب به می‌رساند که مانند اولیاء مستقیماً از منبع مستفیض می‌گردد، مکاشفانی خواهد داشت و آینده را از پیش خواهد دید. برای صوفیان، خداپرستی امری باطنی است؛ بهشت یعنی پیوستن به حق و دوزخ همانا حسرت و اندوه جدا افتادن از اوست. روحانیان مسلمان ایشان را به خدانشناسی و باور نداشتن معاد متهم می‌سازند. اما صوفیان می‌گویند که ملایان از

خداوند برداشت نادرستی دارند و می‌کوشند تا با انجام طهارت‌های جسمانی و تشریفات مقرر مذهبی خود را در جوار ذات پروردگار پندارند. دانشمندان علوم جدید نیز در حسابگریهای متکی به منطق و استدلال که به منظور «هدایت عملیات مربوط به اعتقادات خویش» به کار می‌برند گمراه گشته‌اند. صوفیان نظر خود را در جمله‌های زیر خلاصه می‌کنند: «زندگی باطنی شامل سه چیز است: معرفت، ریاضت و مکاشفت... زندگی ربانی سه نشانه دارد: دل‌کندن از دنیا، کشش دایم به سوی ذات حق، ابرام در اذکار و اوراد... روانی که نور حق بر آن می‌تابد آئینه‌ای است که پنهانی‌ترین رازها در آن مکشوف می‌گردد»^{۲۳}.

صوفیان مردمی اجتماعی هستند، همه انسانها را دوست دارند و هرگز کسی را لعن و نفرین نمی‌کنند. نسبت به تمام نیازمندی‌های زندگی باطنی خاکی بی‌اعتنا هستند. در پیغوله‌هایی تاریک، در به‌روی خویش می‌بندند و روزه‌ای باور نکردنی را آغاز می‌کنند که عبارت از کم کردن تدریجی مقدار غذا تا به پایهٔ يك بادام در روز می‌باشد. به نظر ایشان، این امساک فکر و روح را به مرحلهٔ اشراق می‌رساند و رازهای مافوق طبیعت را برایشان آشکار می‌سازد. در مجالس ذکر، که تحت رهبری «پیر» برپا می‌گردد، آنقدر کلمات «هو»، «حق»، «الله» و غیره را تکرار می‌کنند تا همگی از هوش می‌روند و در این هنگام است که موفق به مشاهدهٔ «انوار» خود می‌شوند. پیر همیشه ایشان را به قطع علاقهٔ کامل از زندگی مادی تشویق می‌کند. در کتاب معظم «کتابخانهٔ شرق...» (Bibliothèque Orientale....) از قول شیخ اجل سعدی چنین آمده است: «درویش را ظاهری باید

باجامه‌ای ژنده و موئی آشفته ، درونی تیز هوش و دقیق و تنی از شهوات نفسانی مرده»^{۲۴}. صوفی باید به ده خصلت زیر که از خصایل سگان است متصف باشد: «همیشه گرسنه باشد؛ ثروتی نیندوزد؛ شب بیدار بماند؛ پس از خود وارث بر جای نگذارد؛ صاحب خود را، اگر چه از وی آزار بیند، رها نکند؛ باپست‌ترین جا بسازد؛ جای خود را به هر کس که طالب آن بود واگذارد و خود جای دیگری اختیار کند؛ چون از کسی کتک خورد، اگر این کس قطعه نانی به وی عرضه کرد، دوباره به سوی او باز گردد؛ هنگامی که طعام می‌آورند دور بماند؛ وقتی به دنبال صاحب خویش می‌رود هرگز به فکر بازگشت به مبدأ حرکت خود نباشد»^{۲۵}. جامعه صوفیان، که ابن قصاب، یکی از پیشوایان معنوی ایشان، آنرا «نقاب تزویر» خوانده است، از پشم، گاه به رنگ سفید - مانند درویشان «هزار و یکشب» و یا «هزار و یک روز» - و گاه به رنگ ازرق - آن چنان که حافظ شیراز وصف کرده است - می‌باشد و بر حسب مقام درویش و شکل جامه نام‌های «خرقه»، «دلق» و یا «پلاس» به خود می‌گیرد^{۲۶}.

طبیعی است که این افکار عرفانی، بابت اعتنائی کامل نسبت به زندگی مادی و تسلیم و رضائی که لازمه آنست، بر روی مردم ایران تأثیر عمیق و پردامنه‌ای گذاشته است، مردمی که آنهمه پیش‌آمد ناگوار، جنگها و شیخون‌ها، دیده و نیاز شدید به تسکین آلام خویش دارند. اسلام نیز همین تسلیم و رضا و همین بی‌اعتنائی را توصیه می‌کند. اربلو در «کتابخانه شرق ...» می‌نویسد: «فصاحت کلام ایرانیان، در مورد بیهودگی متاع

دنیوی، کمتر از این نیست»^{۲۷}. القابی که ایرانیان به جهان می‌دهند و آنرا «کافر فرتوت» و امثال آن می‌خوانند^{۲۸}، ارزش اسلامی کلمه «فقر» و «فقر و نیاز» به طور کلی^{۲۹}، و بالاخره آنهمه تعابیر و تفاسیر عرفانی، آیا نتیجه‌ای جز آن که در قرن هفدهم موجود بود می‌توانست داشته باشد؟ يك شاعر ایرانی زبان حال هموطنان خود را چنین اعلام می‌کند: «اگر لطف باری تعالی به یاری ما نشتابد، هیچکس راه صواب را نخواهد یافت و به سر منزل مقصود نخواهد رسید»^{۳۰}. در مورد مطالب مربوط به این دنیا، ایرانیان کلامتکی به رحمانیت حق، معتقد به سر نوشت اجتناب ناپذیر و لایتغیر هستند. وقتی برای ایشان پیش آمد بدی رخ می‌دهد، به جای آنکه برای رفع گرفتاری مبارزه کنند، می‌گویند «رقم رفته است» و یا «امر چنین بود که این اتفاق بیفتد»^{۳۱}. روح سلحشوری از میان ایشان رخت بر بسته و آینده نگری ندارند. بدون اندک تشویش، برای حال زنده‌اند و «فقط برای این پول درمی‌آورند که خرج کنند». ژان شاردن، بر سر در کاروانسرای چینی خوانده است: «جهان کاروانسرا و ما کاروانیانیم. در کاروانسرا، کاروانسرا مسازید»^{۳۲}.

علوم

شوالیه ژان شاردن در دیباچه سفرنامه خود می‌نویسد: «به نظر من هیچ کشور اروپایی نیست که در آن به اندازه ایران علم مورد احترام باشد و به تحقیق در آن بپردازند.» سراسر زندگی ایرانیان سرشار از عشق

به دانش است و ازدواج، داشتن فرزندان متعدد، اشتغالات حرفه‌ای، ثروت و یا فقر، خلاصه هیچ مشکلی ایشان را از توجه به علم باز نمی‌دارد. «صنعتگران و حتی روستائیان به خواندن کتابهای فقه و فلسفه می‌پردازند و کوشش دارند تا ما فهمیم آنها را درک کنند»^{۳۳}. ایرانیان در هر شرایط و هر سنی طالب آموختن هستند. بسیاری از مردان مسن را در کوچه و بازار می‌توان دید که جزوه دانی مملو از کتاب در دست و قلمدانی بر شال کمر دارند و از داشتن عنوان طلبه بر خود فخر می‌کنند.

طلبه‌ها دوست دارند در چندین رشته از علوم به کمال رسند. به این منظور، پس از فرا گرفتن مقدمات ریاضیات، دستور زبان و صرف و نحو، به تحصیل در الهیات - که غالباً با علم منطق همراه است - علم اخلاق، فلسفه، معانی بیان و فقه می‌پردازند. پس از اتمام این قسمت، دوباره به ریاضیات - هندسه، حساب، جبر و مثلثات - نجوم، علوم تجربی و تاریخ توجه می‌کنند و در پایان، آخرین مرحله تحصیلات که تعیین‌کننده شغل آینده ایشان است، اغلب در پزشکی و یا در علم احکام می‌باشد زیرا از این دو دانش بیشتر از رشته‌های دیگر بهره‌برداری مالی و اجتماعی می‌توان کرد. اما تعداد کسانی که آخرین مرحله را نیز پشت سر می‌گذارند آنچنان زیاد نیست چون اکثر طلاب به علت کبر سن ناچار به توقف در مرحله علوم الهی، فلسفه، منطق و اخلاق می‌شوند.

برخی از رشته‌های علوم را ایرانیان از دیرباز می‌شناسند. تاورینه می‌گوید: «اطمینان یافته‌ام که ایرانیان از بیش از هشتصد سال پیش سینوس و تاثیرات و سکانت را می‌شناسند و نسبت به ادوات علوم ریاضی نهایت

کنجکاوند»^{۳۴}. اسطرلاب و بسیاری دیگر از ابزار علم احکام و فیزیک و ریاضیات را به کار می‌برند. نفت را که هنوز بر اروپائیان ناشناخته است استخراج می‌کنند. پترو دلواله نفت را چنین توصیف می‌کند: «روغنی است که در محلی نزدیک باکو، یکی از شهرهای آلبانی و مشرف به دریای مازندران، طبیعت از زمین بیرون می‌دهد و ... اینجا منحصرأ برای سوزاندن به کار می‌رود و بسیار کم بهاست ... علاوه بر این، چیزی طبی است و دارای چند خاصیت دیگر نیز می‌باشد. بالاخره روغن مذکور قطعاً بر پزشکان و مورخین ما ناشناخته نیست»^{۳۵}. ژان دوتونو می‌نویسد که این «روغن نفت» در «نقاشی، برای جلا» نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.^{۳۶}

ایرانیان، با آنکه در مباحث علمی از نظریات قدما پیروی می‌کنند و تنها نکات کوچکی به آنها می‌افزایند، هیچ چیز را، به جز اصول دین، جبراً و بدون منطق نمی‌پذیرند و، برای تکیه کردن بر پایه‌هایی مستحکم، همیشه شك را اساس تحقیق قرار می‌دهند و استدلالشان اینست که «شك آغاز علم است. هر کس در هیچ چیز شك نکند به بررسی هیچ چیز دست نمی‌زند؛ هر کس چیزی را بررسی نکند چیزی کشف نخواهد کرد و آنکه چیزی کشف نکند کور است و کور می‌ماند»^{۳۷}.

در ایران کتاب چاپ شده نیست و از این رو کتاب، با وجود فراوانی، گران قیمت است. با اینهمه، مردم عادی و خصوصاً صنعتگران نه تنها برای تحصیل فرزندان خود بلکه برای ارضای حس جاه طلبی خویش در علم آموزی نیز به خرید کتاب دست می‌زنند. اما آثار مؤلفین نامدار

در دسترس همه کس قرار ندارد. دانشمندان، همانند فرزانشان قدیم مصر، حسود و رازدار و کم جوش هستند و اسرار علمی را «مانند گنجینه‌ای در درون خود نگاه می‌دارند و هرگز در اختیار دیگران نمی‌گذارند»^{۳۸}. در مطالعات علمی، زبان عربی به همان اندازه مورد لزوم است که فرانسویان به زبان لاتینی نیاز دارند زیرا تمام آثار گرانبهای قدما به عربی نوشته شده است. ایرانیان به آثار افلاطون و ارسطو و بسیاری دیگر از بزرگان و متفکرین غرب به خوبی آشنائی دارند اما در پزشکی از روش‌های ابوعلی سینا پیروی می‌کنند. رافائل دومان می‌نویسد: «اینجا کتاب مجسطی از بطلمیوس... کتاب شکل کره از مانالاوس و تئودوسیوس»^{۳۹}، چندین نوع از فرضیه‌ها و ابزار (مطالعه) حرکت سیارات از قبیل (نظریات و ادوات) خواجه نصیر و میرزا الغیثک را دارند. تمام آثار اقلیدس، قسمت‌هایی از ارشمیدس و آپولینوس و نویسندگان عهد باستان، و نیز کتاب مناظر و مرایای ابن‌هیثم، کتب مربوط به حساب... جبر... مناظر و بصریات... نیروهای جنبشی... (را در دسترس دارند)»^{۴۰}. میدان وسیعی برای تحقیق و تتبع در اختیار ایرانیان است و بنا بر این اگر در فرا گرفتن زبانهای اروپائی اهمال می‌کنند تعجب‌آور نیست. اربلو در پیش‌گفتار «کتابخانه شرق...» می‌نویسد: «به خواندن کتابهای ما، بررسی عمیق در تاریخ ما و آنچه که بنیان فرضیه‌ها و نظریات ما را تشکیل می‌دهد، مادام که آنهمه چیز برای اشتغال به کار در زمینه‌های شخصی خود دارند (علاقه‌ای نشان نمی‌دهند)». برای شناختن تازه‌ها و اکتشافات مغرب زمین همیشه آمادگی دارند اما

می‌بایست این مطالب را به زبان ایشان ترجمه کرد .
 گرانی‌بهای کتاب ، نامرتب بودن روش تحصیل و سایر مشکلات ،
 ایرانیان را مأیوس نمی‌کند و از آغاز کودکی تا واپسین دم حیات از
 آموختن باز نمی‌ایستند . چنانچه دشواری‌های فوق‌الذکر نبود ، به نظر
 تاورنیه ، نه تنها « بسیار دانشمند می‌شدند (بلکه) اگر نگوییم
 که از ما پیش‌تر می‌رفتند ، شاید به خوبی با ما برابری می‌کردند »^{۴۱} . با توجه
 به نظر مذکور ، که در اصل از جانب رافائیل دومان کشیش ، با آنهمه
 سخت‌گیری و کم‌مهری وی نسبت به ایرانیان و اقامت دراز مدت وی
 در ایران ، ابراز شده است ، پذیرفتن عقیده گابریل دوشینون برای ما
 بسیار دشوار است . روحانی مذکور ، که سطح آموزش و دانش ایرانیان
 را متوسط می‌داند ، می‌نویسد : « ارج بزرگی که جهانگردان برای
 دانش ایرانیان قایلند از اینجا ناشی است که زبان ایشان را نمی‌دانند و
 بعد آنچه را که نمی‌فهمند مورد تحسین قرار می‌دهند »^{۴۲} .

پزشکی

شوالیه ژان شاردن می‌نویسد : « یقین است که امروزه هیچ‌کشوری
 در سراسر مشرق زمین نیست که بیش از ایران به پزشکی اهمیت بدهد
 و یا بیش از ایران پزشک تربیت کند »^{۴۳} . همیشه در حدود پانزده تن
 پزشک در خدمت دربار هستند و سه تن از آنان هرگز از شاه جدا نمی‌شوند ،
 در تمام جشن‌ها شرکت می‌کنند و در همه جلسات حق نشستن دارند .
 رئیس ایشان ضمناً عهده دار سمت ریاست صنف پزشکی کشور است . اما
 پزشکان دربار علیرغم ثروت کلانی که بهم زده‌اند اغلب در خطر این

هستند که پس از درگذشت پادشاه یا یکی از شاهزادگان سرخود را بر باد دهند زیرا به سهل انگاری در مداوا متهم خواهند شد. در این حال، برای فرار از مجازات، مسئولیت را به گردن منجمین می اندازند که ظاهراً برای صرف فلان داروساعت مناسب انتخاب نکرده بودند و بالاخره در این کشمکش گناه متوجه شخص کم زورتر خواهد شد و عمر اوست که به پایان می رسد. پزشکان عموماً روش دیگری نیز دارند که با توسل به آن از هرگونه سرزنش و تنبیهی در امان می مانند: وقتی به عیادت بیماری می روند، هر قدر که ناخوشی وی سخت باشد، در بالین اومی گویند که مطلقاً اهمیتی ندارد و در اندک مدتی معالجه خواهد شد. هنگام خروج از اتاق بیمار، خویشان نزدیک وی را نیز مطمئن می سازند ولی در عین حال کلماتی چند در زمینه مشکلات معالجه در سخنان خود جای می دهند. اما وقتی به در خروجی منزل می رسند، بایکی از خدمتکاران خانه به رازگویی می پردازند و می گویند که امیدی به شفای بیمار ندارند و مرگ او حتمی است ولی از وی می خواهند این مطالب را سخت محرمانه تلقی کند و به کسی چیزی نگوید. اگر بیمار درگذشت، موضوع پیشگویی شده بود و اگر جان به سلامت برد، پزشک قبلاً در این باره اطمینان های لازم را به خویشاوندان بیمار داده بود^{۴۴}.

پزشک ایرانی تابع مکتب ابن سینا و جالینوس است و ادعا دارد که درد را با ضد آن شفا می بخشد. داروهای وی عبارت از قسمت های مختلف گیاهان و ریشه و تخم آنهاست که باید از عطار خرید و این عطار اغلب خود پزشک است. اگر پزشک دارو فروشی نکند، دارو فروش همیشه در

همسایگی اوست. ایرانیان برای زخمها و جراحات خارجی نیز مرهم دارند و دارو به کار می‌برند اما جراحی به مفهوم اروپائی در ایران وجود ندارد. هر چند که تعداد جراحان در ایران زیاد است ولی اکثر ایشان کالبدشناسی نمی‌دانند و ضرب دیدگی و شکستگی و زخم و جراحی را بسیار بد معالجه می‌کنند. حجامت و فصد در ایران بسیار رایج است و در این کار سلمانی‌ها تخصص دارند. نشتر پهن و بلندی در دست می‌گیرند و سیاهرگ را باز می‌کنند تا خون فراوانی از آن خارج شود. گاه لگنی به دست مریض می‌دهند که زیر جای نشتر بگیرد تا خون در آن جمع گردد. گاه نیز در زمین چاله‌ای می‌کنند تا خون در درون آن ریخته شود. طی مدتی که خون از رگ بیمار بیرون می‌آید، سلمانی به تراشیدن سر و ریش مشتری دیگری می‌پردازد. در این ضمن گاهگاه نظری به مقدار خون جمع شده می‌افکند و هر وقت آنرا کافی دید بازوی بیمار را اندکی مالش می‌دهد، پنبه‌ای روی زخم می‌گذارد و بادستمال خود مریض آنرا می‌بندد. زنان و کودکان بیمار توسط قابله‌ها معالجه می‌شوند و به این جهت قابله‌ها اغلب با پزشکی نیز آشنائی دارند. امکان ندارد که يك طبیب مرد بتواند نبض زنی را بگیرد، زبان او را به بیند و یا در مورد تحولات بیماری از وی پرسش کند. تنها این امکان هست که هیچ دست زن بیمار را از روی چادر لمس کند. بیمارانی که به خانه پزشک می‌روند اغلب بر الاغی سوارند، شال بزرگی به علامت مریض بودن به دورگردن پیچیده‌اند و به وسیله دوسه مرد همراهی می‌شوند.

با آنکه ایرانیان اقرامی‌کنند که علم پزشکی در اروپا پیشرفته‌تر

است و حتی گاه به پزشکان خارجی مقیم ایران مراجعه می‌کنند ، برای پزشکان هم میهن خود مقام خاصی قایلند و باید انصاف داد که این پزشکان ، با وجود معایبی که در روش کارشان دیده می‌شود ، بیشتر از همکاران اروپائی خود در معالجه بیماران توفیق می‌یابند زیرا اقلیم و غذا و ناخوشیهای ایران را بهتر از بیگانگان می‌شناسند . حتی اروپائیان مقیم ایران نیز برای معالجه به اطبای بومی مراجعه می‌کنند^{۴۵} .

احترامی که پزشکان ایران از آن برخوردارند تعداد زیادی از طلاب را به تحصیل طب تشویق می‌کند. طلاب ، پس از اتمام دروس نظری ، برای گذراندن دوره کارآموزی به خدمت استادان پزشکی می‌روند و پیش از آنکه حق داشته باشند نسخه‌ها و پرهیزهای غذایی مربوط به هر ناخوشی را بخوانند ، استاد به شرح علائم بیماری‌ها می‌پردازد . پس از آنکه در این رشته دانش کافی کسب کردند امتحانات نهائی را در حضور حکیم‌باشی دربار می‌گذرانند تا به ایشان گواهی پزشکی و اجازه طبابت داده شود .

با این فراوانی طبیب و با گزارش جهانگردان که می‌نویسند : در ایران « بزرگ و کوچک ، فقیر و غنی ، از طبیب استفاده می‌کنند »^{۴۶} ، انسان گمان می‌برد که نظام بهداشتی بی‌عیب و نقصی در ایران حکمفرماست . اما در خلال گزارشهای مختلف ، همه جا ، از شیوع انواع بیماریها و مرگ و میر و حشمتناك كودكان و نوجوانان در این کشور نیز سخن رفته است . روحانی مسیحی ، الکساندر دورود ، می‌نویسد : « گزارش می‌دهند که تنها طی یکسال چهار هزارتن كودك در اصفهان مرده‌اند »^{۴۷} . بالا بودن نسبت مرگ و میر ناشی از عوامل متعددی است که مایه شیوع بیماریهای

مختلف در میان ایرانیان می‌باشند. گرما به‌های عمومی و طرز استفاده از آنها، تیغ سلمانی‌ها و یا وجود زنان روسپی را از جمله این عوامل می‌توان دانست. برخی مردم نیکوکار، برای رفع عطش عابریین در روزهای گرم، سقاخانه‌هایی دایر کرده‌اند که از کاسه‌های آب‌خوری آن همه مردم استفاده می‌کنند. تعدادی آب فروش، از درون یک مشک، در کوی و برزن به تشنگان آب خنک می‌فروشد و اینان نیز برای همه تنها یک کاسه در دست دارند. اینها نمونه‌هایی از عوامل شیوع دهنده بیماری در ایران هستند. عوامل دیگری نیز برای جلوگیری از بهبودی مریض وجود دارد و مثلاً اگر وضع نجومی موافق نباشد بیمار ایرانی از صرف دارو امتناع خواهد کرد و یا چنانچه رأی منجم بامداوا و درمان مخالف باشد بیمار تن به قضا می‌دهد و چه بسا که در این راه تلف می‌شود.

احکام نجومی و خرافات^{۴۸}

ایرانیان تردید ندارند که تمام وقایع روی زمین به حرکات اختران بستگی دارد و این حرکات نیز به دست قدرتی مافوق طبیعی نظام یافته است. آنچه که برای انسان پیش می‌آید مکتوب و محتوم است. از این رو بررسی قرآن سیارات، به منظور یافتن وقت مناسب جهت انجام هر کار، اشتغال علمی و فکری دسته‌ای از مردم است که منجم نام دارند و نزد خردوکلان از اعتباری عظیم برخوردارند. ریاضی‌دانان معدودی که به جنبه واقعاً علمی این رشته از دانش می‌پردازند جز لذت شخصی فایده‌ای از آن نمی‌برند و حال آنکه منجمین بیشگو، باعرضه تقارن‌های سعد و نحس، هر جا که

می‌روند احترامات شایسته می‌بینند. عده‌ای نیز عمر خود را وقف آموختن احکام نجومی می‌کنند تا بتوانند در اجتماعات از آن صحبت کنند و به این طریق از جمع دانشمندان به شمار آیند.

ایرانیان نسبت به احکام نجومی اعتقادی افراطی دارند. هیچ جنگی را بدون حصول اطمینان از تأیید کواکب آغاز نمی‌کنند. بدون موافقت منجم هیچ فرماندهی برای قوای نظامی انتخاب نمی‌شود و رأی نهائی همیشه بامنجم است. همه چیز، حتی فعالیت های عادی روزانه، به نظر او بستگی دارد و مثلاً برای خرید غلام، عقد ازدواج، پوشیدن لباس نو، اسب سواری، گردش و غیره باید منجم را مورد مشورت قرار داد. در زمان جنگ، باید هر روز به تقویم نجومی نگاه کرد. روزهای پنجم و سیزدهم و بیست و سوم و بیست و پنجم ماه روزهای نحس هستند^{۴۹} و در این روزها به هیچ کار مهمی نباید دست زد. محمد رضا بیگ، سفیر ایران که در ۱۷۱۵ به فرانسه رفت، نخو است پیش از روز سیزدهم ماه فوریه به کاخ ورسای برود و به وزیر امور خارجه فرانسه نوشت: «به عرض آن جناب رسانیده بودم که پیش از سیزدهم ماه (در متن نامه، لغت فرانسه «ماه» در مقابل «خورشید» آمده است) نمی‌توانم این کار را انجام دهم چه تا آن زمان هیچ ساعت سعدی وجود ندارد.»^{۵۰} وی در فرانسه مدام به تقویم و منجم ملازم خود مراجعه می‌کرد.

هر يك از بزرگان کشور، در زمره ملازمان خویش، منجم مخصوصی دارد که دائم با تسبیح و اسطرلاب و کتب خود مشغول است. تعداد منجمینی که در خدمت شاه هستند بسیار است و وجودشان برای دربار تقریباً اجتناب

ناپذیر شده است زیرا در هر کاری، کم‌اهمیت یا مهم، کسب نظر ایشان لازم است. منجمین در همه کارها دخالت دارند و رأی ایشان، همچون وحی منزل، مطاع است. رمل و اسطرلاب و کتابهای نجومی است که تعیین می‌کند آیا شاه می‌تواند جنگی را شروع کند، به گردش و شکار برود، بار بدهد، با اشخاص صحبت کند، بخوابد، لباس فلان رنگ بپوشد، بنشیند، برخیزد و از این قبیل... «گاه وقتی از صحرا باز می‌گردد، مثلاً فرض کنیم از شاتر به پاریس می‌آید و بناست او را از دروازه سنت اونوره، یاسن مارتن وارد کنند. درپای دروازه او را آنقدر در انتظار نگاه می‌دارند تا لحظه تشکیل صور فلکی لازم (ساعت سعد) فرا رسد.»^{۵۱} گاهی شاه را در نیم فرسنگی اصفهان سه روز تمام معطل می‌کنند تا به وی اجازه ورود به شهر بدهند. نیمه‌های شب، در شیرین‌ترین لحظات خواب، او را بیدار می‌کنند و وادارش می‌سازند تا در میان طوفان و باران راه پیمائی کند. خلاصه کلام اینکه شاه صفوی در دست ایشان همچون مهره شطرنج به این سوی و آن سوی کشیده می‌شود. این اطاعت کورکورانه را باید به ضعف روحی شاه صفوی نسبت داد یا به بیدانسی وی؟ هرگونه حدسی مجاز است. پاره‌ای از اوقات، تنها به بهانه سعد و نحس کواکب و موافقت یا مخالفت احکام نجومی، از بار دادن به سفیران خارجی سر باز می‌زند، از قبول درخواست‌های ایشان خودداری می‌کند و یا برعکس، علیرغم نارضائیهائی که به وجود می‌آید، به ایشان امتیازات خاص می‌دهد. برای پوشیدن لباس‌های نو، منجمین دربار فقط دو یا سه ساعت سعد در سراسر سال می‌بایند و در آن ساعات به شاه پیشنهاد می‌کنند

که کلیه جامه های نو را ، یکی پس از دیگری ، بپوشد و از تن خارج کند تا به این طریق پوشیدن آنها در ساعات خوش یمن آغاز شده باشد . برخی از پادشاهان صفوی ، خود نیز در کار نجوم و کشف احکام دستی دارند و آخرین ایشان ، شاه سلطان حسین ، در این کار سرآمد اجداد خویش است .

ایرانیان ، علاوه بر اعتقادی که به تأثیر ستارگان دارند ، به سر نوشت نیز معتقدند و می کوشند وقایع آینده را بدانند تا از وقوع پیش آمدهای ناگوار جلوگیری کنند و برای استقبال از حوادث خوش آمادگی بهتری داشته باشند . علاوه بر منجم و تقویم نجومی که در مورد انجام یا خودداری از انجام کاری مورد مشورت قرار می گیرند ، پیشگوهائی نیز دارند که فالگیر و رمال خوانده می شوند . این اشخاص در میدانهای عمومی شهر ، پشت میز کوچکی ، روی زمین نشسته اند و وسایل کار و کتابهای خود را روی میز چیده اند . رمال ها ، شش یا هشت طاس را بر دو فنج کرده اند و آنها را روی میز می غلطانند تا از روی تقارن طاس ها آینده مشتری را خبر دهند . فالگیران که از اهمیت بیشتری برخوردارند ، در حدود چهل قطعه تخته کوچک دارند که خطوطی نا آشنا برای غیر اهل بر آنها نقش شده است و کتابی نیز دارند که تفسیر علایم مذکور در آن است . مشتری روی یکی از این تخته ها پولی می گذارد و فالگیر - که فوراً پول را به جیب خود می ریزد - پس از ورق زدن کتاب و نظاهر به خواندن صفحاتی چند از آن ، که به صورت زمزمه ای نامفهوم انجام می گیرد ، حوادث گذشته و آینده را شرح می دهد^{۵۲} . فالگیر ادعای یافتن اشیاء گمشده و

یا کشف هویت دزد را نیز دارد. بهترین مشتریان فالگیر زنان هستند زیرا فی‌المثل یکی از ایشان می‌خواهد بداند که هنوز مورد محبت شوهر هست؟ شوهرش زنان دیگری ندارد؟ در مسافرت به سلامت به سر می‌برد؟ و غیره.... زن دیگری می‌خواهد عشق شوهر را به خود منحصر کند، صاحب فرزندی شود، رقیب را افسون و یا جادوی او را باطل کند و از این قبیل.... دسته‌ای از پیش رمال راضی بر می‌گردند و دسته‌ای دیگر غرق در اندوه و زاری. ایرانیان به سحر و جادو اعتقاد خاص دارند و گمان می‌کنند که می‌توان ارواح شیاطین را به تسخیر درآورد. از این رو، بر اساس کتاب هائی که دارند چنین می‌پندارند که اگر طلسم مناسب و مؤثر همراه باشد بر تمامی مشکلات می‌توان فایز آمد، از هر مانعی گذشت، از بلا یا مصون ماند و یا از سخت‌ترین ناخوشی‌ها جان به سلامت برد. بر مبنای این اعتقاد است که هیچ ایرانی نمی‌توان یافت که دست کم يك طلسم همراه نداشته باشد. اکثر ایشان چندین طلسم دارند که به گردن آویخته و یا به بازو بسته‌اند. به گردن یا پیشانی چارپایان اهلی نیز اغلب طلسم بسته شده است. از سحر و جادو به شدت وحشت دارند و به همین مناسبت تاریخ تولد پادشاهان و شاهزادگان را از همه پنهان می‌کنند تا کسی نتواند با بستن افسون موجب نگون بختی ایشان گردد. لباس زنان خود را به کسی نشان نمی‌دهند زیرا «می‌گویند که با دیدن جامه يك بانو می‌توان قد و قواره او را تشخیص داد و از این راه سحر و افسونی را متوجه صاحب جامه ساخت»^{۵۳}.

نقطه ضعف بزرگ ایرانیان اعتقاد سختی است که به خرافات دارند.

فی‌المثل گمان می‌کنند که شخص برای آن دیوانه می‌شود که روح خداوند در او حلول می‌کند و حالت جنون وی درست شبیه حالت جذبه و وجد مقدسین است. در روز جنگ ، اگر تفنگ کار نکند ، سرباز ایرانی یقین می‌کند که دشمن آنرا طلسم کرده است ، پس لوله تفنگ را به زمین می‌کوبد و « تصور می‌کند که افسون شکسته شده است ». وقتی خانه‌ای دچار حریق می‌گردد ، ساکنین آن از اثاث البیت هر چه را که بتوانند از سوختن نجات می‌دهند اما در مورد فرونشاندن آتش اقدامی نمی‌کنند و برای این کار در انتظار یک نفر غیر مسلمان می‌نشینند^{۵۴}. به هیچ چیزی که شخصی با اعتقاد دینی دیگر لمس کرده باشد دست نمی‌زنند و در خانه چنین کسی هرگز چیزی نمی‌خورند. یکی از حکام شیراز ترجیح می‌دهد از معالجه پای خود دست بردارد تا اینکه یک جراح مسیحی آنرا لمس کند^{۵۵}. زنان نازا که برای باردار شدن از توسل به هیچ وسیله‌ای روی گردان نیستند ، پوست مانده از ختنه پسران خردسال را به این منظور می‌بلعند^{۵۶} و یا در کلیساهای مسیحی نذر و نیاز می‌کنند. دسته‌ای از بیماران ایرانی روحانیان مسیحی را دارای قدرت شفا بخشی می‌دانند. برای تخفیف درد زن زائوپرندگان را از قفس آزاد می‌کنند و یا از آخوند محل تقاضا می‌کنند شاگردانش را مرخص کند. به هنگام خسوف ، صدای کرکننده‌ای که از طبل و دهل و ظروف فلزی آشین خانه بر می‌خیزد سراسر شهر را فرا می‌گیرد و این همه سروصدا برای ترسانیدن هیولائی است که می‌خواهد ماه را ببلعد^{۵۷}.

درباره تقویم ایرانیان پیش از هر چیز باید گفت که « شرقی‌ها

برای ماه (يك دوازدهم سال) و ماه (درمقابل خورشید) يك اصطلاح بیشتر ندارند^{۵۸} و البته این مطلب درباره اعراب که برای هر يك لغت جداگانه‌ای دارند صادق نیست. هفته با روز شنبه آغاز می‌شود و باروز جمعه پایان می‌یابد که روز جماعت است و همگی درمسجد جامع شهر برای نمازگرد می‌آیند. روز چهارشنبه بدشگون‌ترین روز هفته است. ایرانیان هم سال قمری دارند و هم سال شمسی. حساب روزهای جشن و عزاداری مذهبی را باروزشماری قمری نگاه می‌دارند و سال شمسی، که یادگار پیش از اسلام ایرانیان است، برای برشمردن سالهای عمر بکار می‌رود. ایرانیان سن خود را با تعداد «نوروز» هائی که گذرانیده‌اند حساب می‌کنند^{۵۹}. دوازده سال متوالی به نام دوازده حیوان مختلف نامیده شده است ازقبیل سال اسب، سال خوک، سال موش و غیره.... و این نام‌گذاری ظاهراً مربوط به دوران پیش از اسلام است زیرا اسامی جانورانی دیده می‌شود که اسلام خوردن آنها را حرام کرده است. بنا به قول شاردن، تاریخ مکاتبات را مثلاً به شکل زیر می‌نویسند: « اول ماه محرم سال اسب ۱۰۲۳ ». اقوام تاتار نیز به همین ترتیب برای ماهها و هفته‌ها و روزهای خود نام وضع کرده‌اند: شاید برای اینکه حیواناتی را که بایستی در هر روز و هر موقعیت خاص قربانی کنند همیشه به یاد داشته باشند^{۶۰}.

یادداشت‌ها

- ۱- با اینهمه، یادآوری این نکته ضروری است که ملاحظاتی که نویسندگان اروپائی درباره سراسر کشور ما نوشته و عمومیت داده‌اند، ناچار در مورد مناطق و شهرهائی صادق است که در مسیر سفر خارجیان قرار داشته، مورد بازدید و یا محل اقامت دراز مدت ایشان بوده است. خواننده تیزبین اینگونه تعمیم‌ها را با احتیاط خواهد پذیرفت.
- ۲- ادا م اوئکاریوس، جلد دوم، صفحه ۸۵۶
- ۳- مأخذ فوق، صفحات ۸۵۷ و ۸۵۸
- ۴- ژان شاردن، جلد سوم، صفحه ۴۹
- ۵- ژان باتیست تاورنیه، جلد اول، کتاب پنجم، صفحه ۵۴۲
- ۶- شاردن، جلد سوم، صفحه ۴۹
- ۷- رافائل دومان، صفحه ۱۶۹
- ۸- تاورنیه، جلد اول، کتاب پنجم، صفحه ۵۴۰ و رافائل دومان، صفحه ۱۶۱.
- شبهت عجیب متن در این دو گزارش نشان می‌دهد که بازرگان فرانسوی از یادداشت‌های مبلغ پیر مسیحی استفاده کرده است.
- ۹- دیباچه سفرنامه شاردن.
- ۱۰- به عنوان نمونه: شاردن، جلد سوم، صفحات ۲۱۵ تا ۲۵۵، تحت عنوان امثال و حکم و افسانه‌های ایرانی و پندنامه به پادشاهان؛ آنتوان گیلان، با عنوان سخنان برجسته....؛ آندره دوریر، زیر عنوان گلستان، امپراطوی گل سرخ‌ها؛ گلشن، تحت عنوان انوار سهیلی.... و غیره که تعدادی از آنها در صفحات ۷۳ تا ۷۶ شماره ۱۰۱ نشریه حاضر آورده شده است.
- ۱۱- ژان دو تونو، جلد اول، صفحه ۶۸
- ۱۲- شاردن، جلد سوم، صفحات ۲۵۹ - ۲۵۸
- ۱۳- ایضاً، جلد دوم، صفحه ۲۲۵

- ۱۴- ایضاً ، جلد اول ، صفحه ۱۲۳
- ۱۵- درباره رقص ورقاصان ، مخصوصاً به شاردن : جلد اول صفحه ۲۲۴
و جلد سوم صفحه ۶۴ و نیز اولتاریوس ، جلد دوم ، کتاب چهارم ، صفحه ۷۴۳
مراجعه فرمایند .
- ۱۶- کرنلی دوبروئن ، کتاب چهارم ، صفحات ۱۲۳ - ۱۲۲
- ۱۷- مأخذ پیش ، صفحه ۱۲۱
- ۱۸- شاردن ، جلد دوم ، صفحه ۸
- ۱۹- تاورنیه ، جلد اول ، کتاب پنجم ، صفحات ۵۳۱ و ۵۴۶
- ۲۰- تونو ، جلد دوم ، صفحه ۱۷۱
- ۲۱- پیتر و دلا واله ، جلد دوم ، صفحات ۵۰ - ۴۹
- ۲۲- شاردن ، جلد سوم ، صفحه ۲۱۱ . شاید این مطلب ناظر بر جمله‌هائی
از قبیل : « لیس فی جبتی سوی اله » باشد .
- ۲۳- مأخذ فوق ، صفحه ۲۱۳ . برای بهتر شناختن نظر شاردن درباره
صوفیان ، در همین جلد ، به صفحات ۲۰۷ تا ۲۱۵ مراجعه فرمایند .
- ۲۴- حکایت چهل و یکم از باب دوم گلستان (به تصحیح مرحوم فروغی) :
« ظاهر درویشی جامه زنده است و موی سترده و حقیقت آن دل زنده است و نفس
مرده » .
- ۲۵- شاردن ، جلد سوم . صفحه ۲۲۴ .
- ۲۶- مریدان « درویش مخلص » در دیباجه هزار و یک روز ، نوشته
پتی‌دولاکروا ، و نیز تمام « قلندران یک چشم » در هزار و یکشب انتوان گسلان ،
« جامه های بلند از پشم سفید » برتن دارند . در دایرة المعارف قرن هیجدهم
فرانسه ، جلد چهارم ، صفحه ۱۵۸ و جلد پانزدهم ، صفحات ۲۶۷ و ۴۰۳ مطالب
جالبی در باره کلمه « صوفی » آمده است .
- ۲۷- صفحه ۳۰۲ ب
- ۲۸- ایضاً ، صفحات ۳۶۹ - ۳۶۸
- ۲۹- ایضاً ، صفحه ۳۳۱

- ۳۰- ایضاً ، مقاله « دوزخ » در صفحه ۳۷۰ . این مضمون از مضامین متداول در زبان و ادب فارسی است و تیمناً بیستی از بوستان شیخ سعدی در این مورد ذکر می‌شود :
- امیدی که دارم به لطف خداست که بر سعی خود تکیه کردن خطاست
- ۳۱- شاردن ، جلد سوم ، صفحات ۴۷ - ۴۶
 مأخذ فوق ، جلد اول ، صفحه ۲۹۹ . ظاهراً اشاره به این بیت است :
- ما کاروانیان و جهان کاروانسرا در کاروانسرا نکند کاروان سرا
- ۳۳- شاردن ، جلد سوم ، صفحه ۱۳۰
- ۳۴- تاورنیه ، جلد اول ، کتاب پنجم ، صفحه ۵۴۱
- ۳۵- پیترو دلا واله ، جلد دوم ، صفحه ۲۰۴
- ۳۶- ژان دو تونو ، جلد دوم ، صفحه ۱۷۹
- ۳۷- شاردن ، جلد سوم ، صفحه ۱۳۲
- ۳۸- پیترو دلا واله ، جلد دوم ، صفحه ۱۳۶
- ۳۹- ظاهراً نویسنده دو مطلب را درهم آمیخته است : مانالوس کتابی تحت عنوان « اصلاح يك شكل از اشكال كره » تألیف کرده است که متن عربی آن توسط ابومنصور عراقی ، استاد ابوریحان بیرونی ، تنظیم گردید و در هند به چاپ رسید و تئودوسیوس کتابی دارد که تحت عنوان «اكر» نزد اهل فن معروف است .
- ۴۰- صفحه ۱۶۵
- ۴۱- تاورنیه ، جلد اول ، کتاب پنجم ، صفحه ۵۴۱ و رافائل دومان ، صفحه ۱۷۰ . شباهت فوق‌العاده متن مطلب در این دو کتاب سند دیگری در تأیید یادداشت شماره ۸ می‌باشد .
- ۴۲- گابریل دوشینون ، جلد اول ، صفحات ۱۲۳ و ۱۲۴
- ۴۳- جلد سوم ، صفحه ۲۷۳
- ۴۴- رافائل دومان ، صفحه ۱۵۰ و تاورنیه ، جلد اول ، کتاب پنجم ،
- صفحه ۵۷۶

۴۵- رافائل دومان در صفحات ۱۷۷ و ۱۷۸ کتاب خود از این بابت به شدت خشمگین است .

۴۶- رافائل دومان ، صفحه ۱۷۶

۴۷- الکساندر دورود ، صفحه ۴۰

۴۸- در مورد اهمیت نجوم نزد ایرانیان و اعتقادات خرافی ایشان مطالب بسیار جالب و گوناگون در آثار جهانگردان می‌توان دید که عمده آنها تا پیش از سال ۱۷۲۱ به زبان فرانسه انتشار یافته است . برای احتراز از تطویل کلام که مسلماً ملال‌آور است خلاصه‌ای از آرای غالب در این قسمت به نظر خواننده محترم می‌رسد . دقیق‌ترین و مفصل‌ترین گزارشها در این مورد را می‌توان در مراجع زیر یافت :

اولتاریوس ، جلد دوم ، صفحات ۷۳۱ و ۸۷۷ تا ۸۸۴ - سفرنامه شاردن ، جلد اول ، صفحات ۲۴۲ ، ۲۴۸ ، ۲۹۶ ، ۳۸۰ و جلد سوم صفحات ۷۴ ، ۱۹۱ ، ۲۰۳ تا ۲۰۷ و جلد چهارم ، صفحه ۴۸ و نیز « تاجگذاری سلیمان سوم ... » صفحه ۲۱۷ - سفرنامه تاورنیه ، کتاب پنجم ، صفحات ۴۶۹ ، ۴۷۸ ، ۵۲۹ ، ۵۴۰ ، ۵۶۰ و ۵۶۵ - « کتابخانه شرق » ، تألیف اربلو ، صفحه ۴۳۲ - سفرنامه پیترودلاواله ، جلد دوم ، صفحات ۶۶ ، ۶۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۲۲ ، ۲۱۳ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ - ژان دو تونو ، جلد دوم ، صفحات ۲۰۵ تا ۲۰۸ - کتاب رافائل دومان ، صفحات ۲۳ و ۱۶۶ - دکتر فرانسوا برنیه ، جلد اول ، صفحات ۲۱۷ و ۲۱۸ - سانسون ، صفحات ۳۵ و ۳۶ - گابریل دوشینون ، جلد اول ، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۵ .

خوانندگان آگاه قطعاً توجه دارند که یادداشت‌های خارجی‌ان در این مقاله بدون اظهار نظر آورده شده است و گرنه حتی در حال حاضر غربی‌ها خود چنان اسیر خرافات هستند که احتیاج به شاهد نیست و فقط کافی است يك شماره از روزنامه‌ها و مجلات برجسته امروز کشورهای بزرگ را ورق بزنیم و در آن « اوروسکوپ » مربوط به متولدین هر برج را بخوانیم . آنچه که اکنون در پاره‌ای جراید کشور خود می‌بینیم از مجلات امروز جهان پیشرفته صنعتی اقتباس و یا تقلید شده است .

- ۴۹- اولتاریوس ، جلد دوم ، صفحه ۸۸۲
- ۵۰- از یادداشتهای بارون دوپروتوی واسناد بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه که به همت موریس هریت تحت عنوان « يك سفارت ایرانی در زمان سلطنت لوئی چهاردهم » تنظیم یافته است ، صفحات ۱۲۸ و ۱۴۶
- ۵۱- رافائل دومان ، صفحه ۱۶۶
- ۵۲- طاس ها و تخته های منقوش و کتاب رمل هنوز هم مورد استفاده رمالان است .
- ۵۳- شاردن ، جلد اول ، صفحه ۳۸۰
- ۵۴- تونو ، جلد دوم ، صفحات ۲۰۸ - ۲۰۷
- ۵۵- تاوریه ، جلد اول ، کتاب پنجم ، صفحه ۵۴۰
- ۵۶- رافائل دومان ، صفحه ۷۷
- ۵۷- دلاواله ، جلد دوم ، صفحات ۱۰۹ - ۱۰۸ . در صفحه ۱۹ ترجمه کنز الحکمه شهرزوری (به قلم مرحوم ضیاء الدین دری - چاپ ۱۳۱۶ تهران) ، دانشمند یونانی طاليس ملطي مبتکر این رسم شناخته شده است . گویند وی اول کسی است که از کسوف و خسوف ، پیش از وقوع ، خبر داد و چون می خواست که مردم شهر عموماً از خسوف آگاه گردند به کسان خود گفت تا هنگام گرفتگی ماه به پشت بامها برآیند و مس بکوبند . از آن زمان به هم کوبیدن آلات مسی در وقت خسوف و کسوف مرسوم گردید . ناصرالدین شاه قاجار در این زمینه بیتی دارد :
- به روی بچه مسگر نشسته گرد و غباری صدای مس به فلک می رسد که ماه گرفته
- ۵۸- شاردن ، جلد سوم ، صفحه ۱۹۳ . مسلماً از روی این گونه اطلاعات است که ایرانیان مونتسکیو ، وقتی پیش از امضای خود در زیر « نامه های ایرانی » تاریخ می گذارند ، ماه آسمان را به جای ماه زمان بکار می برند .
- ۵۹- اولتاریوس ، جلد دوم ، صفحه ۸۷۹
- ۶۰- شاردن ، جلد سوم ، صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ . اسامی ماههای عرب ، القاب این ماهها و خواص هر يك از آنها ، ریشه کلمه « هجرت » و اطلاعات بسیار دیگری در این زمینه را در همین جلد از سفرنامه شاردن ، صفحات ۱۹۳ تا ۱۹۵ می توان خواند .

کتابهایی که در این مقاله از آنها شاهد آورده شده است .

1_ BERNIER (Dr. François)

Voyages du Dr. François Bernier en Cachemir(1655-1670).

Paris, aux frais du Gouvernement pour procurer du travail aux ouvriers typographes, Août 1830, 2 vol, in 8°

2_ BRUIN (Cornelis De)

Voyage au Levant, c'est-à-dire les principaux endroits de l'Asie Mineure par Corneille le Brun. Traduit de Flamand (1698). Paris, J.B.C. Bauche le Fils, 1725, 5 vol., in 4°

3_ CHARDIN (Le Chevalier Jean)

Le Couronnement de Soliman III, roi de Perse.... Paris, C. Barbin, 1671, in 8°

4_ Même auteur

Les voyages du Chevalier Chardin en Perse, aux Indes, et autres lieux de l'Orient Nouvelle édition, Amsterdam, aux dépens de la Compagnie (publiée par Prosper Marchand), 1735, 4 vol., in 4°

5. CHINON (Le père Gabriel De)

Relations Nouvelles du Levant ou Traité de la Religion, du Gouvernement, et des coutumes des Perses, des Arméniens et des Gaures. Composez par P.G.D.C. et données au public par le Sieur L.M.P.D.E.T. (Louis Moreri, prêtre, docteur en théologie). Lyon, chez Jean Thioly, 1671, 3 tomes en 1 vol., in 12°

6. DIDEROT (Denis) et collaborateurs

Encyclopédie ou dictionnaire raisonné des sciences, des arts

et des métiers. paris, Le Breton, 1751 à 1780, 35 vol., in fol.

7. GALLAND (Antoine)

Les Mille et Une Nuit, contes arabes. Paris, chez Vve. C. Barbin, 1704-1712, 2 vol., in 12°. Nos citations se trouvent dans l'édition de M.G. PICARD, Paris, Garnier Frères, 1960, 2 vol., in 12°

8. HERBELOT DE MOLAINVILLE (Barthélemy)

Bibliothèque Orientale ou Dictionnaire Universel, concernant généralement tout ce qui regarde la connaissance des peuples de l'Orient. Paris, Claude Barbin, par la Compagnie des Libraires, 1697, in fol.

9. HERBETTE (Maurice)

Une Ambassade persane sous Louis XIV (1653 - 1715). d'après des documents inédits ... Paris, Perrin, 1907, in 12°

10. OLÉARIUS (Adam)

Voyages très curieux et très renommés faits en Moscovie, Tartarie et Perse, par le Sr. Adam Olearius, Bibliothécaire du Duc de Holstein, et Mathématicien de sa Cour. Traduits de l'Original... par le Sr. De Wicquefort. Divisés en deux parties ... (le t. I contenant 4 et le t. II cinq livres). A Leide, chez Vander Aa, 1719, in 4°

11. PETIS DE LA CROIX (François, le fils)

Mille et Un Jour, contes persans. Traduits en François par M. Pétis De La Croix ... A Paris, en la Boutique de Claude Barbin, chez la Veuve Ricoeur, 1710-1712, in 16°

12. RHODES (Le père Alexandre De)

Relation de la Mission des Pères de la Compagnie de Jesus, établie dans le Royaume de Perse par le R.P...dressée

- et mise au jour par un de la mesme Compagnie (le Père Jacques Renault, provincial de la Compagnie de Jesus). Paris, Hénault, 1659, in 8°
13. SANSON (Le Père N.)
Estat Présent du Royaume de Perse. Paris, J. Langlois, 1694, in 12°
14. SCHEFER (Charles)
L'Estat de la Perse en 1660, par le R.P. Raphaël du Mans,
Publié avec notes et appendices par Ch. Schefer, Paris, publications de l'Ecole des Langues Orientales Vivantes, 2ème série, XXe vol., 1890, in 4°
15. TAVERNIER (Jean - Baptiste)
Les six voyages de J. B...qu'il a fait en Turquie, en Perse et aux Indes, pendant l'espace de quarante ans, et par toutes les routes que l'on peut y tenir... Paris, Gervais Clouzier, 1676 (t. I, contenant 5 livres sur la Turquie et la Perse) - 1681 (t.II, contenant 3 livres sur les Indes), 2 vol., in 4°
16. THEVENOT (Jean De)
Relation d'un voyage fait au Levant. Dans laquelle il est curieusement traité des Estats sujets du Grand - Seigneur.. Paris, Le Bilains, 1664, in 4° - (t.I).
- 17- Même auteur
Suite du voyage de Levant, dans laquelle après plusieurs remarques très singulières, il est traité de la Perse et d'autres Estats susjets du roi de Perse... Paris, C. Angot, 1674, in 4° - (t.II)
- 18 - VALLE (Pietro Della)
Les fameux Voyages de...Gentil.homme Romain, surnommé l'illustre Voyageur ... Traduits par E. Carneau et F. Le Comte. Paris, Gervais Clouzier, 1661 - 64, 4 vol., in 4°